

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)



صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهبانندی

دبیر تحریریه:

محمدجواد نصر آزادانی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

محمد شیرینکار موحد

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- سید جواد حسینی گرگانی (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)

- محمدجعفر طیبسی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)

- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)

- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- محمد قائینی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)

- سید محمد نجفی یزدی (استاد یار جامعه المصطفی العالمیه)

- علی نهبانندی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ / دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

چاپ: گله - قم / قیمت: ۲۰۰ هزار تومان

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)



مؤسسه استنادی و پایش علم و فناوری
جهان اسلام (ISC)



A Jurisprudential Examination of the Permissibility of Organ Transplantation between Muslims and Non-Muslims

*Hamid Satoudeh*¹

*Hossein Jokar*²

*Hossein Rezaei*³

Abstract

Organ removal and transplantation, as a common medical practice in many countries, has always faced numerous jurisprudential challenges. One of the fundamental issues is whether it is permissible to transfer an organ from a Muslim to a non-Muslim and vice versa. Opponents of this practice invoke arguments such as the principle of non-domination of unbelievers over Muslims, the prohibition of violating the bodily inviolability of Muslims, and the prohibition of mutilation. On the other hand, organ transplantation from a non-Muslim to a Muslim is also confronted with obstacles such as the prohibition of mutilation and an apparent conflict with narrations that emphasize respect for a dhimmi unbeliever. The lack of theoretical coherence and independent research in this field underscores the necessity of a renewed and comprehensive jurisprudential examination of this issue. Employing a descriptive-analytical method, this study explores the various jurisprudential impediments to the permissibility of organ transplantation from a Muslim to a non-Muslim and vice versa. The findings indicate that, with due observance of specific conditions and the individual's prior consent, and in light of the overarching interest of preserving human life, organ transplantation can be justified from a jurisprudential perspective. Accordingly, in cases where saving the life of a nonharbi unbeliever or preserving one of his organs depends on transplantation, performing such an operation is permissible, provided that prior consent has been given by the Muslim or by his legal guardians.

Keywords: organ transplantation, Muslim, non-Muslim, unbeliever.

-
1. Associate Professor, Center for the Development of Interdisciplinary Research in Islamic Teachings and Health Sciences, Department of Islamic Teachings, Iran University of Medical Sciences, Tehran, Iran; sotudeh.h@iums.ac.ir
 2. Graduate of the Seminary of Qom, Qom, Iran; hosseinjokar7846@gmail.com
 3. Graduate of the Seminary of Qom, Qom, Iran; rdayy4414@gmail.com

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۷

بررسی فقهی جواز پیوند اعضا میان مسلمان و غیرمسلمان

حمید ستوده^۱
حسین جوکار^۲
حسین رضایی^۳

چکیده

قطع و پیوند اعضا، به‌عنوان روشی رایج در بسیاری از کشورها، همواره با چالش‌های فقهی متعددی مواجه بوده است. یکی از موضوعات اساسی، جواز یا عدم جواز انتقال عضو از فرد مسلمان به غیرمسلمان و بالعکس است. مخالفان این عمل، دلایلی مانند قاعده سلطه کفار بر مسلمان، حرمت تعرض به پیکر مسلمان و حرمت مثله کردن را مطرح می‌کنند. از سوی دیگر، پیوند عضو از غیرمسلمان به مسلمان نیز با موانعی همچون حرمت مثله و تعارض با روایات مربوط به احترام کافر ذمی مواجه می‌شود. فقدان انسجام نظری و پژوهش‌های مستقل در این زمینه، ضرورت بررسی مجدد و جامع این مسئله از منظر فقهی را آشکار می‌سازد. در این پژوهش، با رویکرد توصیفی - تحلیلی، ابعاد مختلف موانع فقهی جواز پیوند عضو از مسلمان به کافر و بالعکس واکاوی شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که با رعایت شرایط خاص و اخذ اذن فرد، و با لحاظ مصلحت حفظ جان انسان، پیوند اعضا از نظر فقهی قابل توجیه است؛ بنابراین، در مواردی که نجات حیات کافر غیرحربی یا عضوی از بدن او منوط به پیوند است، با اذن پیشین مسلمان یا رضایت اولیای وی، انجام این عمل جایز خواهد بود. کلیدواژگان: پیوند عضو، مسلمان، غیرمسلمان، کافر.

۱. دانشیار مرکز توسعه پژوهش‌های بین رشته‌ای معارف اسلامی و علوم سلامت، گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ایران؛ sotudeh.h@iums.ac.ir
۲. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، قم، ایران؛ hosseinjokar7846@gmail.com
۳. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، قم، ایران؛ rdayy4414@gmail.com

مقدمه

پیوند عضو، به عنوان یکی از دستاوردهای مهم علم پزشکی، جان هزاران نفر را در سراسر جهان نجات داده است. با این حال، در جوامع چندفرهنگی و چندمذهبی، این عمل با چالش‌های پیچیده‌ای مواجه است.

یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، مسئله پیوند عضو بین افراد با ادیان مختلف است. در ایران، با وجود قوانین جامع پیوند اعضا، اختلاف نظرهای فقهی درباره جواز پیوند عضو از فرد کافر به فرد مسلمان و نیز از فرد مسلمان به کافر همچنان به عنوان یک مانع جدی بر سر راه این عمل مطرح است.

این پژوهش با هدف بررسی دقیق موانع فقهی پیوند عضو بین افراد با ادیان مختلف انجام شده است. با بررسی فتاوی مراجع تقلید و نظرات ارائه شده از سوی محققین و صاحب نظران، سعی شده است تا پاسخی روشن و جامع به این سؤال داده شود که:

آیا پیوند عضو از فرد کافر به فرد مسلمان و از فرد مسلمان به کافر از نظر شرعی مجاز است؟

نتایج این پژوهش می‌تواند به رفع ابهامات موجود و کمک به تصمیم‌گیری‌های بهتر در این زمینه کمک نماید.

با وجود اهمیت موضوع پیوند عضو بین افراد مسلمان و غیرمسلمان، پژوهش مستقلی که به طور جامع و اختصاصی به این مسئله پرداخته باشد، یافت نشد. اگرچه در برخی از آثار فقهی همچون «کلمات سدیده» آیت‌الله مؤمن، «بحوث فقهیه هامة» آیت‌الله مکارم شیرازی، «معتمد تحریر الوسیلة» آقای ظهیری، «قطع و پیوند اعضا» سید سجاد ایزدهی و... به طور گذرا به این موضوع اشاره شده است، اما این آثار عمدتاً به مباحث کلی تری پرداخته‌اند و به طور مشخص به ابعاد فقهی پیوند عضو بین مسلمانان و غیرمسلمانان نپرداخته‌اند. از همین رو تمرکز اصلی بر مباحث مرتبط با مرگ مغزی، و پیوند اعضا بوده و به ابعاد فقهی پیوند عضو مسلمان به غیرمسلمان و بالعکس به صورت مستقل پرداخته نشده است. این فقدان پژوهش جامع، ضرورت انجام پژوهشی مستقل در این زمینه را نشان می‌دهد.

۱. مفاهیم

۱-۱. مفهوم مسلمان

۱-۱-۱. مسلمان در لغت

ابن فارس برای ماده «سین، میم و لام» معنای صحّت و عافیت را بیان می‌کند. (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۹۰) راغب نیز معنای پاک بودن از آفات ظاهری و باطنی را ذکر می‌نماید؛ (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۲۱) بدیهی است نتیجه پاک بودن از آفات صحت و عافیت ظاهری و باطنی است. البته لغت «سلم» در معانی مانند: صلح، درخت بزرگ و سنگ سخت نیز استعمال شده است. (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۲۱)

اما واژه مسلمان، ظاهراً کلمه‌ای است فارسی که وجوهی برای وجه اشتقاق آن بیان شده که سه مورد از آن‌ها در پی می‌آید:

یک) مسلمان در اصل «مسلممان» بوده است، یعنی مانند مسلم که در ترکیب از دو حرف میم یکی حذف شده است؛

دو) مسلمان جمع مسلم است و الف و نون آن علامت جمع فارسی؛ (سه) مسلمان. (به ضم اول و فتح دوم) را بعضی جمع مسلم (به ضم اول و سکون دوم و کسر سوم) عربی دانسته‌اند که با تصرف در حرکات و سکنات در فارسی به جای مفرد به کار می‌رود و آن را به مسلمانان جمع می‌بندند. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۲۰۸۹۰)

۱-۱-۲. مسلمان در اصطلاح

به نظر می‌رسد می‌توان با مطالبی که در ذیل معنای اصطلاحی کافر بیان خواهد شد به مراد از واژه مسلمان در اصطلاح فقهی نیز دست یافت و بیان داشت که مسلمان کسی است که اعتقاد به خدای یکتا و نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دارد و منکر ضروری دین به گونه‌ای که مستلزم انکار توحید و رسالت گردد، نیست. (نک: شهید ثانی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۸۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۷۹؛ یزدی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۷؛ امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۲۳؛ خویی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۸)

۱-۲. مفهوم کافر

۱-۲-۱. کافر در لغت

صاحب مقایس برای ماده «ک، ف، ر» یک اصل معنایی به معنای ستر و پوشاندن را ۱۲۷

بیان می‌کند. (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۹۱) از همین رو به «کشاورز»، «شب» و «دریا» نیز کافر گفته می‌شود؛ چراکه اولی بذر را می‌پوشاند؛ دومی همه چیز را مستور می‌نماید؛ و سومی هر آنچه که درونش است را پنهان می‌کند و... (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۷، ص ۴). از معانی دیگر این ماده به «نقیض ایمان» و «نقیض شکر» بودن اشاره شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۴۴).

۲-۲-۱. کافر در اصطلاح فقهی

فقیهان برای کافر شمردن یک شخص سه مؤلفه را بیان نموده‌اند:

یک) کسی منکر وحدانیت خدای تعالی باشد؛

دو) کسی که منکر رسالت حضرت محمد ﷺ باشد؛

سه) کسی که منکر یکی از ضروریات دین باشد. (نک: شهید ثانی، ۱۳۹۸، ج ۱،

ص ۲۸۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۷۹؛ یزدی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۷؛ امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱،

ص ۱۲۳؛ خویی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۸)

باید توجه داشت منکر ضروری دین به صورت مطلق کافر شمرده نمی‌شود، بلکه

می‌بایست انکار این ضروری موجب انکار وحدانیت یا رسالت گردد. (یزدی، ۱۳۹۲،

ج ۱، ص ۴۷) افزون بر این که شخص انکارکننده باید ملتفت باشد که انکار آن ضروری

موجب انکار توحید و رسالت می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۲۳)

پس از بیان نکات مقدماتی در ادامه به بحث اصلی پرداخته می‌شود:

بر اساس منابع فقهی، اصل اولیه در مورد برداشت اعضای پیوندی - چه از میت

و چه از انسان زنده - حرمت است؛ زیرا انسان مالک واقعی اعضای بدن خود

نیست، بلکه این اعضا امانت الهی تلقی می‌شوند؛ بنابراین، هرگونه تصرف در آن

بدون مجوز شرعی جایز نخواهد بود. در این رابطه مرحوم آیت‌الله خویی در کتاب

منهاج الصالحین می‌فرماید: «لایجوز قطع عضو من أعضاء المیت المسلم کعینه جو

نحو ذلک لإلحاقه ببدن الحی». (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۲۹)

به هر روی، با عنایت به آنکه عمده دلیل موافقان پیوند عضو از کافر به مسلمان

و بالعکس، ردّ دلایل مخالفین است، محور بحث طرح موانع و اشکالات مطرح شده

از سوی مخالفان و نقد آن‌ها است.

ذکر این نکته نیز لازم است که با توجه به این که برخی از ادله مطرح شده اختصاص پیوند عضو از کافر به مسلمان و برخی مختص به پیوند عضو از مسلمان به غیرمسلمان داشته و بعضی دیگر به صورت مطلق بوده (گاه از حیث گیرنده عضو و گاه از حیث دهنده عضو به این معنا که شامل پیوند عضو از مسلمان به مسلمان و از مسلمان به کافر و یا از کافر به کافر و کافر به مسلمان است). بحث را در سه مقام پی می‌گیریم:

۲. پیوند عضو از کافر به مسلمان

پیوند عضو از غیرمسلمان به مسلمان را برخی از فقیهان (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۶۶؛ خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۲۷؛ سیستانی، بی تا، ص ۵۷۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۳۶؛ مؤمن قمی، ۱۴۱۵، ص ۱۷۷) جایز دانسته و در مقابل فقیهانی که فرد مبتلا به مرگ مغزی را زنده می‌دانند (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵، ص ۷۷؛ تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵۵) را می‌توان از مخالفان این نوع از پیوند برشمرد.

علاوه بر این که بیمار مبتلا به مرگ مغزی زنده محسوب شود، موانع دیگری نیز برای جایز بودن پیوند از کافر به مسلمان مطرح شده است که در ادامه بررسی می‌شوند:

۲-۱. نجاست عضو پیوندی

عضو جدا شده از شخص کافر، حکم میتة و مردار را دارد و نجس است. بعد از پیوند نیز نجاست عضو پیوندی به حال خود باقی است و این به منزله آن است که فرد، شیء نجسی را به همراه دارد که موجب بطلان نماز است.

استدلال به نجاست عضو مقطوع، نخست در کلمات متقدمین در کتاب قصاص مطرح شده است. شیخ طوسی رحمته الله علیه بنا بر فرضی که شخصی گوش فرد دیگری را قطع نماید، و مجنی علیه گوش را دوباره بچسباند، به شافعی نسبت می‌دهد که او پیوند مجدد را به جهت نجس بودن آن جایز نمی‌داند. (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۰۱)

بحث از جواز یا عدم جواز پیوند دوباره و ثبوت یا عدم ثبوت حق قصاص که روایتی نیز در این خصوص وجود دارد، (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ص ۲۹۷) در عبارات فقیهان (مقدس اردبیلی، بی تا، ج ۱۴، ص ۹۹؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ نجفی، ۱۳۶۲،

ج ۲، ص ۳۶۶) نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته و برخی نیز عدم جواز پیوند را به سبب نجاست عضو پذیرفته‌اند. (ابن برآج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۴۸۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۲۷۷)

بحث از نجاست عضو مقطوع در بین فقهای معاصر نیز مطرح بوده و به بحث قطع و پیوند اعضا تسری داده شده است. (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۵۶۱؛ قائمی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۸۳) امام خمینی علیه السلام به صراحت این اشکال را مطرح می‌نمایند و از آن این‌گونه پاسخ می‌دهند که با حلول حیات و جریان خون در عضو پس از پیوند، حکم به طهارت آن می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۶۶)

پاسخ مذکور از سوی امام خمینی علیه السلام و دیگر فقیهان و صاحب‌نظران (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹، ص ۱۳۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۴۵۹؛ طباطبایی قمی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۰۷) در جایی که عضو از مسلمان جدا شده باشد، صحیح به نظر می‌رسد. چراکه عضو مقطوع از مسلمان تنها از حیث میته و مردار بودن نجس است برخلاف عضو مقطوع از کافر (بنا بر فرضی که نجس بودن کافر ذاتی دانسته شود). از دو جهت خواهد بود. (میته و کفر) بنابراین بحث از ذاتی یا عرضی بودن نجاست کافر (در فرض نجس بودن) در بحث حاضر دارای اهمیت است.

بعضی از فقیهان فتوا به نجاست فرد کافر به صورت مطلق داده‌اند. نظیر ابن ادریس حلی علیه السلام که در مسئله برخورد کافر با آب چاه می‌فرماید: «تماس کافر از هر نوع که باشد با آب چاه موجب نجاست آب می‌شود». (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۷۳) و برخی قایل به تفصیل شده و کافر ذمی را پاک می‌دانند (خویی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷). لذا (بر فرض ذاتی بودن نجاست کافر) ممکن است اشکال شود که با حلول روح و جریان خون حکم میته و مردار از بین می‌رود؛ لذا نجس نیست، اما نجاست از حیث کفر باقی می‌ماند و با حلول روح نیز از بین نمی‌رود.

در پاسخ به این اشکال می‌توان دو پاسخ داد :

یک) بعد از پیوند عضو به فرد مسلمان، عرفاً آن عضو متعلق به شخص گیرنده است.

دو) فقیهان پیوند عضو از حیوان نجس العینی مانند خوک را جایز دانسته (سیستانی، بی‌تا، ص ۲۳۷) و حکم به طهارت آن بعد از پیوند داده‌اند.

در پاسخ دوم می‌توان مناقشه کرد که فتوای فقیهان در مورد جواز پیوند نجس العین را نمی‌توان به صورت مطلق قبول کرد و قایل به جواز پیوند همه اعضای کافر به مسلمان شد؛ چراکه این مسئله دو تفاوت اساسی با بحث پیوند از کافر دارد: (یک) فتوای فقیهان در مورد قلب خوک است که از اجزای درونی است، لذا بحث نجاست در خصوص اعضای درونی منتفی است و نمی‌توان آن را به اعضای بیرونی نیز تعمیم داد؛ بنابراین مطابق استدلال به دلیل نجاست، قطع اعضای بیرونی کافر به جهت پیوند جایز نخواهد بود.

(دو) احتمال دارد حکم به جواز از باب بروز عناوین ثانویه باشد؛ زیرا فتوا در مورد عضوی مانند قلب است که منجر به نجات نفس محترمه‌ای می‌شود؛ لذا از باب اضطرار و ضرورت جایز است. حال آنکه اگر این احتمال صحیح باشد، حکم جواز مربوط به حیوان نجس العین نیست و در مورد کافر و مسلمان نیز قابل تعمیم است. چراکه در مقام تزاحم، حفظ نفس محترمه اهم است.

اما بسیاری از فقیهان معاصر در اصل نجاست کافر ذمی تردید نموده و همچنین بنا بر فرض جریان خون و حلول روح در عضو پیوندی آن را پاک دانسته و تفصیلی بین اعضای درونی و بیرونی و همچنین نجاست ذاتی یا عرضی آن عضو نداده‌اند. چرایی حکم به نجاست عضو پیوندی از منظر فقیهان متقدم، در این باره می‌توان مطالبی را صرفاً به‌عنوان یک احتمال به این صورت بیان نمود:

برای عضو پیوند زده شده به فرد انجام‌دهنده جنایت دو حالت را می‌توان تصویر نمود: حالت اول: عضو پیوندی نظیر اعضای مصنوعی در ظاهر به بدن متصل است؛ ولی حیات در آن جریان ندارد، در چنین حالتی با لمس و یا فشار عضو، شخص هیچ احساسی ندارد، (مانند اعضای مصنوعی) در این فرض عضو پیوندی حکم طهارت را ندارد و میتة و نجس است.

حالت دوم: عضو پیوندی به بدن متصل می‌شود و نظیر سایر اجزای بدن حیات در آن جاری می‌شود. در خصوص نجاست و طهارت این حالت برخی از فقها فرموده‌اند در این حالت، قطعه پیوندی جزء زنده‌ای از بدن انسان به شمار می‌رود و مردار و نجس محسوب نمی‌شود و دیگر مردار بر آن صدق نمی‌کند، تا احکام آن را

داشته باشد. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۶۶)

لذا احتمال داده می‌شود علت حکم فقیهان متقدم به نجاست از این جهت بوده که عملیات پیوند عضو در آن روزگار به پیچیدگی روزگار ما نبوده و این پیوند به سادگی و بلافاصله بعد از قطع عضو صورت می‌گرفت، و در اغلب موارد عضو بعد از مدتی دوباره قطع می‌شد و یا این که اگر قطع نمی‌شد حیات در آن جریان نمی‌یافت، لذا فقیهان حکم به نجاست عضو پیوندی می‌نمودند و از این جهت که جریان حیات در عضو پیوندی به ندرت اتفاق می‌افتاده، قائل به تفصیل نشده‌اند بر خلاف فقهای عصر حاضر که به دلیل پیشرفت علم پزشکی، اغلب پیوندها موفقیت‌آمیز است.

۲-۲. احترام میت کافر

ممکن است استدلال شود که در فقه شیعه، جان و مال کافر ذمی محترم است و هر گونه تعدی و تجاوز به آن‌ها جایز نیست. از جمله دلایلی که احترام کافر را ثابت می‌نماید روایات ثبوت دیه برای کافر است. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۲۱۸) بر همین اساس فقیهان احکامی را در برخورد مناسب و محترمانه با کفار بیان داشته‌اند. با توجه به اطلاق روایات می‌توان این حکم را به بعد از مرگ نیز تسری داد و کافر مرده را نیز محترم دانست؛ لذا قطع عضو از میت کافر جایز نیست.

برای رهایی از این مانع گفته شده: در مورد کافر غیر ذمی که مسئله روشن است، چراکه در زمان حیات و نه در زمان مرگ احترامی ندارد؛ اما احترام کافر ذمی نیز تا هنگام زنده بودن وی و ملتزم بودن به شرایط ذمه است و با فوت قرارداد ذمه ملغی می‌شود و احترامی ندارد. (سبزواری، بی تا، ج ۲۹، ص ۳۳۶)

در پاسخ به استدلال به عدم احترام کافر آمده است: روایاتی که بر احترام میت به صورت مطلق دلالت می‌کند، شامل «میت ذمی» نیز است و در غیر این صورت، لازم می‌آید که با مرگ آنان، اموال یا نوامیس آنان نیز احترامی نداشته باشند که سخنی دور از انتظار خواهد بود. همچنین بر فرض که اطلاق این گونه ادله را نپذیریم، باز هم جواز برداشت اعضای پیوندی آنان، مشروط به عدم تحقق عنوان «فتنه و فتنه‌انگیزی» است؛ یعنی در صورتی که این کار، فتنه‌ای برای مسلمانان در پی نداشته باشد، جایز می‌گردد. افزون بر این، در فرضی که از اطلاق ادله احترام اهل ذمه و یا ادله لزوم احترام میت دست برداریم، در مورد اهل ذمه‌ای که کتابی هستند،

باید بر طبق قاعده «الزموهم باحکامهم» با آنان برخورد شود؛ یعنی اگر آنان وصیت به برداشت عضو پیوندی خود کرده‌اند و وصیت نیز در این حد موردقبول آنان باشد، می‌توان عضو پیوندی را پس از مرگ مغزی جدا نمود و به بدن مسلمان پیوند زد. (مرتضوی، ۱۳۹۸، ص ۳۷)

بنابراین می‌توان گفت: اگر قایل به عدم احترام کافر ذمی شویم برداشت عضو از ایشان جایز است، اما به جهت جلوگیری از فتنه و فتنه‌انگیزی، اذن او قبل از مرگ در قالب وصیت و... و در صورتی که فرد قبل از مرگ التفاتی به این موضوع نداشته اجازه اولیای وی لازم است. اگر قائل به احترام کافر ذمی شویم نیز با توجه به فتوای آقای خوئی که در مورد برداشت عضو از فرد مسلمان فرموده‌اند با وجود اذن، برداشت عضو، هتک حرمت محسوب نمی‌شود، (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۵۳) در مورد کافر نیز این سخن را می‌توان بیان نمود. باید توجه داشت که برداشت عضو از میت کافر، به هر حال، نیازمند اذن فرد یا اولیای او است.

۳. پیوند عضو از مسلمان به کافر

۳-۱. قاعده‌ی نفی سبیل

از جمله ادله‌ای که به صورت اختصاصی مانع پیوند عضو از مسلمان به کافر می‌شود، قاعده نفی سبیل است؛ چراکه گفته شده: مطابق مفاد این قاعده، کفار هیچ‌گونه تسلطی بر مسلمانان ندارند و پیوند عضو از مسلمان به غیرمسلمان نوعی تسلط آن‌ها بر مسلمانان است که طبق قاعده نفی سبیل از آن نهی شده است. (نک: خرازی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۵۷؛ مؤمن، ۱۴۱۵، ص ۱۷۷)

از کلمات بزرگان (نک: بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۴۹؛ سبحانی، ۱۳۹۴، ص ۸۴؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳) در خصوص قاعده نفی سبیل نکات زیر را می‌توان دریافت نمود.

اولاً: مدارک و مستندات این قاعده محکم و غیر قابل مناقشه هستند؛

ثانیاً: این قاعده حاکم بر احکام اولیه است؛ بنابراین هرچند فرضاً پیوند عضو از مسلمان به کافر به مقتضای قواعد و ادله صحیح باشد؛ ولی در صورتی که از مصادیق این قاعده به شمار آید، به سبب حکومت این قاعده بر آن ادله، پیوند جایز نخواهد بود؛

ثالثاً: این قاعده (در ابواب مختلف فقه) مورد استناد فقیهان قرار گرفته است؛
 رابعاً: بحث از این که عامل تشخیص سلطه کافر بر مسلمان چه کسی است، از
 نکات مهمی است که در رابطه با آن کمتر بحث شده است.

در خصوص استدلال به قاعده نفی سبیل برای عدم جواز پیوند عضو از مسلمان
 به غیرمسلمان پاسخی بدین نحو مطرح شده است:

مراد از این قاعده، برتری اسلام و فرودستی کفر از حیث منطوق و دلیل است و
 در مستندات قاعده اشاره‌ای به مسلمانان و کفار نشده است و فقط به جانب اسلام و
 کفر توجه دارد. بلکه ممکن است مقصود از سلطه و سبیل، سلطه به نحو مالکیت
 تشریحی بر مؤمنین باشد نه صرف اخذ برخی از اعضای مسلمان. چراکه در این
 صورت شیردادن زن مسلمان به طفل کافر جایز نخواهد بود و حال آنکه ظاهراً جایز
 است. براین اساس، پیوند عضو از مسلمان به کافر از مصادیق سلطه کفار محسوب
 نمی‌شود و لذا مانعی برای پیوند اعضای مسلمان به کافر از این جهت وجود ندارد..
 (نک: ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۴)

به نظر می‌رسد این پاسخ کامل نیست. چراکه:

اولاً: مراد از اسلام، مسلمین و مراد از کفر، کافران است نه مطلق دین اسلام و یا
 جانب کفر و بر اساس همین برداشت بسیاری از فقیهان در مسائل مختلف فقهی
 (سلب حق قصاص، حق شفعه، عدم جواز ازدواج، عدم ولایت بر مسلمان صغیر
 و...) فتوا داده‌اند.

ثانیاً: یکی از مستندات قاعده، آیه ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 سَبِيلاً﴾ (نساء: ۱۴۱) است که گفته شده واژه جعل و مشتقات آن نزدیک به سیصد
 مرتبه در قرآن آمده که در همه آن‌ها مراد از جعل هم جعل امر تکوینی و هم مقام
 تشریح و قانون‌گذاری است. (فرحی، ۱۴۳۰، ص ۶۷۶)

در نتیجه، می‌توان چنین استنباط کرد که شیردادن زن مسلمان به طفل کافر و
 پیوند عضو از مسلمان به کافر بالوجدان از مصادیق سلطه به شمار نمی‌آیند؛ افزون
 بر این که عوامل تشخیص سلطه، عرف عام یا عرف خاص و یا شخص مکلف است
 که ظاهراً هیچ‌کدام پیوند عضو را از مصادیق سلطه نمی‌دانند.

۲-۳. اعانت بر کفار

گفته شده: «از جمله عناوینی که می‌تواند حکم به جواز پیوند در این صورت را با مشکل مواجه کند عنوان «اعانه و کمک» در صورتی است که فرد گیرنده عضو کافر حربی باشد». (ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۶)

در رابطه با این استدلال می‌توان گفت: بر فرض صحیح بودن استدلال فقط شامل کافر حربی می‌شود و در مورد کافر ذمی ساکت است. اما در ادامه مستدل در مقام پاسخ دو جواب را برای این اشکال مطرح می‌کنند که هر دو، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

پاسخ نخست: «موضوع حرمت، اعانه و کمک به کفار نیست، بلکه اعانه به اثم و عدوان، موضوع تحریم قرار گرفته است. از این روی، پیوند عضو از فرد مسلمان به کافر در نهایت می‌تواند از مصادیق کمک به کفار باشد نه کمک به اثم و عدوان». (ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۶)

این پاسخ اشاره به قاعده «حرمت اعانه بر اثم و عدوان» است. این قاعده که از قواعد فقهی پرکاربرد در فقه است از آیه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مانده: ۲) اخذ شده است. مطابق این قاعده «آنچه مسلم است، در حقوق اسلامی معاونت در جرم با اصطلاحاتی نظیر اعانت بر اثم، اعانت ظالمان، اعانت أعوان ظلمه مطرح است و برای کیفر آن نص خاصی وجود ندارد و فقط معاون یا معاونین در جرم تعزیر می‌شوند». (بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۷۳)

لذا پیوند عضو به کافر اگر مصادیق اعانت بر اثم باشد قطعاً حرام است و جایز نیست و این در رابطه با کافر حربی صحیح است. اما در رابطه با کافر ذمی جای تأمل دارد؛ چراکه فقیهان معامله با کافر غیرحربی را جایز دانسته‌اند و این می‌تواند مؤیدی باشد بر این که مطلق اعانت به کفار حرام نیست؛ بلکه اگر اعانت به کفار موجب اثم و عدوان شود حرام خواهد بود.

پاسخ دوم: «این دلیل، دلیل دایمی نیست، بلکه این مانع تابع شرایط و صدق این عنوان در برخی زمان‌ها و مکان‌ها خواهد بود. چه آن که چنین پیوندی همیشه ملازم با اعانه به کفر و ظلم نخواهد بود. چنانچه فروش طعام به آن‌ها نیز می‌تواند در

شرایط خاص، از مصادیق اعانه باشد و تنها در صورت صدق اعانه مشمول حکم به حرمت خواهد بود». (ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۶)

در جواب فوق گویا اعانه بر ظلم و اعانه بر کفر به یک معنی دانسته شده است درحالی که به نظر می‌رسد بین این دو تفاوت وجود دارد هر چند در رابطه با کافر حربی می‌توان هر دو را از یک سنخ دانست. به عبارت دیگر رابطه میان این دو مفهوم عموم و خصوص من وجه است که اعانه به کافر حربی وجه اشتراک آنهاست.

علاوه بر این به نظر می‌رسد فقط اعانه به ظلم حرام است و اعانه به کفر فقط در رابطه با کافر حربی حرام است شاهد این مطلب هم جواز معامله با کفار و زندگی مسالمت‌آمیز مسلمانان با کفار در کشور واحد است.

بنا بر آن چه بیان شد دلیل اعانه بر اثم و اعانه بر کفر تنها در رابطه با کافر حربی کارآمد است و در غیر کافر حربی قابل استناد نیست.

۴. بررسی فقهی ادله منع پیوند اعضا (به طور مطلق)

پیوند عضو از یک فرد به فرد دیگر بدون توجه به این که فرد گیرنده و دهنده عضو مسلمان باشد یا کافر با موانع دیگری نیز روبرو است که می‌بایست مورد نقد و بررسی قرار بگیرند.

۴-۱. حرمت مُثله

مثله کردن میت حرام است و مستند این حکم روایاتی است که در این خصوص وارد شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۵۸-۵۹؛ همان، ج ۲۹، ص ۱۲۶) حال با توجه به این که قطع عضو از میت خواه مسلمان باشد یا کافر به جهت پیوند، از مصادیق مثله به شمار می‌رود؛ لذا قطع و پیوند عضو نیز حرام است.

ظاهراً در صغرای این استدلال شبهه‌ای وجود ندارد؛ چراکه برخی از روایات مستند حکم حرمت مثله صحیح هستند و برخی دیگر که دارای اشکال سندی هستند نیز عمل اصحاب ضعیف آنها را جبران می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ص ۳۱۷) اما در کبرای استدلال به این بیان که هر نوع قطع عضو از میت (خواه به جهت پیوند باشد یا اغراض دیگر) از مصادیق مثله است، می‌توان اشکال نمود. چراکه به

تصریح اهل لغت مراد از مثله قطع عضو به جهت انتقام جویی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۹۶) لذا گفته شده: قطع عضو به اهداف عقلایی مانند پیوند به دیگران و تشریح مصداق مثله نیست. (نک: مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ص ۳۱۷) به نظر می‌رسد استدلال به مثله بودن صحیح نیست و پاسخ داده شده کامل است. افزون بر پاسخ داده شده می‌توان جواب دیگری را نیز به این صورت بیان نمود: اگر قطع اعضای بدن به سبب مصداق مثله بودن حرام باشد. قطع عضو از کافر حربی نیز باید حرام باشد؛ حال آنکه برداشت عضو از کافر حربی به جهت پیوند و یا اغراض عقلایی دیگر جایز است.

۲-۴. ملازمه بین وجوب دیه و حرمت فعل

قطع عضو از میت مستلزم وجوب دیه بر قاطع است، (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۳۳) به همین جهت گفته شده: «وجوب دیه دلیل بر حرمت خود عمل است». (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ص ۳۱۸)

در مقام ردّ این استدلال می‌توان گفت: مبنای استدلال بر آن است که «وجوب دیه مستلزم حرام بودن فعل است». حال آنکه مواردی را می‌توان بیان نمود که دیه واجب است؛ اما فعل حرام نیست مانند: اگر شخصی از روی سهو و خطا موجب قطع شدن عضوی از فرد یا افرادی گردد، مستحق پرداخت دیه است در حالی که مرتکب فعل حرام نشده است.

افزون بر آن اگر ملازمه بین وجوب دیه و حرمت عمل نیز پذیرفته شود، در بحث پیوند اعضا در سه فرض برخی از فقیهان پرداخت دیه را لازم نمی‌دانند: یک) اگر فرد در حال حیات اذن به قطع و پیوند عضو داده باشد؛ دو) نجات جان مسلمانی متوقف بر این امر باشد؛ سه) قطع عضو از کافر باشد. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۶۶)

۳-۴. حرمت نظر و لمس بدن غیر مماثل

استدلال به نگاه کردن و لمس عضو پیوندی به دو صورت قابل فرض است:

۱۳۷ یک: استدلال شده چنانچه عضوی از اعضای بدن مردی را به یک زن یا بالعکس

پیوند بزنند، عضو پیوندزده شده همیشه در منظر و معرض گیرنده عضو خواهد بود حال آنکه این کار مطابق شرع مقدس حرام است. (ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۱۸)

دو: عملیات قطع و پیوند عضو مستلزم نظر و لمس قاطع عضو است و لذا در فرضی که این فعل توسط فرد غیر مماثل انجام گیرد، مستلزم فعل حرام است. در پاسخ به فرض نخست می توان گفت:

اولاً: این دلیل در صورت پذیرفته شدن فقط پیوند اعضای ظاهری را در برمی گیرد و شامل اعضای باطنی مانند قلب و کلیه و... نمی شود؛ لذا حتی بر فرض پذیرفته شدن استدلال، پیوند اعضای باطنی از این جهت با مانعی روبه رو نیست. ثانیاً: عضو پیوند بعد از عملیات پیوند و موفقیت آمیز بودن آن و حلول حیات و جریان یافتن خون، متعلق به گیرنده آن است. به عبارت دیگر در عملیات قطع و پیوند عضو سه حالت را برای عضو می توان متصور بود:

نخست: عضو به بدن دهنده عضو چسبیده است و هنوز عملیات پیوند آغاز نشده است. در این فرض بدیهی است که عضو متعلق به صاحب عضو است. دو: عضو از دهنده عضو قطع شده است؛ ولی هنوز به شخص دیگری پیوند داده نشده است، در این حالت نیز مانند فرض اول، عضو جدا شده متعلق به دهنده عضو است.

سه: عضو قطع شده به شخص دیگری پیوند زده شده و حیات نیز در آن جریان دارد در اینجا این عضو پیوندی متعلق به شخص گیرنده عضو است. امام خمینی علیه السلام نیز در این فرض گیرنده عضو را مالک عضو می دانند. (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۶۸)

درباره فرض دوم نیز باید گفت:

اولاً: این دلیل حرمت ذاتی قطع اعضای بدن را ثابت نمی کند بلکه می گوید: قطع اعضای بدن مستلزم فعل حرام است؛ لذا می توان برای آن چاره اندیشی کرد بدین نحو که گفته شود قطع عضو فقط توسط افراد مماثل صورت گیرد.

ثانیاً: این مانع، اختصاص به عملیات پیوند اعضا ندارد و در مورد هر عملیات پزشکی قابل جریان است، هر جوابی که در آن موارد داده شده در اینجا نیز بیان شود.

۴-۴. فوری بودن دفن میت

ممکن است استدلال شود که قطع عضو از بدن میت به جهت پیوند، موجب تأخیر در دفن میت می‌شود، در حالی که در روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام، سفارش مؤکد به تسریع در دفن میت شده است. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۷۲)

اولاً: روایات از جهت سند ضعیف هستند البته ممکن است گفته شود هر چند روایات از حیث سند ضعیف هستند؛ اما عمل اصحاب، ضعف سند را جبران می‌کند. ثانیاً: هر چند روایات فوق ظهور در وجوب تعجیل در دفن میت دارند؛ اما فقیهان حکم به استحباب تعجیل در دفن میت داده‌اند. (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۳)

ثالثاً: به نظر می‌رسد علت استحباب در تعجیل در دفن میت عدم هتک حرمت وی باشد و شاهد این مدعا روایتی از فضل بن شاذان از امام رضا علیه‌السلام است که می‌فرماید: «دلیل دفن میت این است که فساد جسد و قبح منظر و تغییر بوی جسد بر مردم ظاهر نشود و افراد زنده به سبب بوی بد اذیت نشوند». (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۴۱)

رابعاً: مذموم بودن تأخیر در دفن میت، محدود به جایی است که تأخیر در دفن مستلزم منفعت عقلایی و مصلحت خاصی نباشد؛ لذا در مواردی که مصلحتی در میان باشد، تأخیر مذموم نیست.

لذا این دلیل به نوعی به دلیل قاعده حفظ حرمت میت مسلمان بر می‌گردد که دلیل مستقلی است و در ادامه از آن بحث خواهیم کرد. همچنین این دلیل حرمت ذاتی قطع عضو را ثابت نمی‌کند بلکه می‌گوید مستلزم امر ناپسندی است لذا می‌توان برای آن چاره‌اندیشی کرد به این نحو که تیم پزشکی را ملزم کرد که عملیات قطع اعضاء را در کوتاه‌ترین زمان ممکن انجام دهند.

۴-۵. روایات دال بر منع چیدن ناخن و ریش از میت

روایاتی (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۰۰) در خصوص عدم جواز چیدن ناخن و ریش میت وارد شده است، لذا در صورتی که چیدن ناخن یا ریش میت جایز نیست قطع عضو به طریق اولی جایز نخواهد بود، به همین جهت برخی از فقها فرموده‌اند: «در بعضی روایات، از چیدن ناخن یا موی میت منع شده، لذا چگونه قطع عضو جایز

باشد». (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۵۳) به نظر می‌رسد روایات مذکور از حیث سند ضعیف هستند و همچنین اغلب فقها روایات را حمل بر کراهت کرده‌اند و چیدن ناخن و ریش میّت را جزء مکروهات برشمرده‌اند.

افزون بر این مستدل در مقام ایجاد قیاس اولویت است، لذا استدلال ایشان را می‌توان این‌گونه تقریر نمود که در روایات از چیدن ناخن میّت که دارای روح نیست، نهی شده است، پس چگونه شارع مقدس به قطع اعضای مانند چشم و کلیه و قلب و... رضایت خواهد داد.

اما می‌توان گفت: قطع عضو به جهت پیوند، با رضایت قبلی میّت انجام می‌پذیرد و از سویی دیگر این قطع عضو دارای اهداف عقلایی است بر خلاف چیدن ناخن؛ مگر این‌که گفته شود برای چیدن ناخن نیز غرضی مانند رعایت نظافت مترتب است.

۴-۶. قاعده حرمت

استدلال شده که برداشت عضو از مسلمان به جهت پیوند به کافر برخلاف قاعده حرمت میّت مسلمان است. چراکه مطابق این قاعده هر نوع بی‌احترامی به میّت جایز نیست. (نک: سیدحسینی، ۱۳۹۳، ص ۳۳۱؛ ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۷)

استدلال‌کنندگان به این استدلال خود در مقام پاسخ به این دلیل برآمده‌اند و در این رابطه گفته شده: «این‌گونه پیوند تنها در صورتی که از مصادیق اذلال مسلمان در قبال کافر قرار بگیرد می‌تواند مشمول دلیل منع قرار بگیرد». (ایزدهی، ۱۳۹۲، ص ۳۷۷) به نظر می‌رسد مطالب بیان شده در مقام طرح اشکال و همچنین پاسخ ارائه شده صرفاً یک ادعا است؛ لذا برای دستیابی به مطلوب این دو مدعا مورد بررسی قرار می‌گیرند. با طرح چند سؤال به بررسی این موضوع می‌پردازیم:

الف) آیا قطع عضو از میّت مسلمان برای پیوند به فرد مسلمان به منظور حفظ جان مصداق بی‌احترامی است؟

بدیهی است در صورتی که پاسخ سؤال نخست مثبت باشد، در رابطه با پیوند به کافر نیز به طریق اولی، این نوع پیوند بی‌احترامی به میّت است. اما اگر پاسخ منفی باشد سؤال دوم مطرح می‌شود و آن این‌که:

ب) آیا قطع عضو از میت مسلمان برای نجات جان کافر مصداق بی‌احترامی به میت است؟

ج) در صورتی که این فعل سبب بی‌احترامی به میت شود در صورت نزاحم نجات جان کافر و حفظ حرمت میت مسلمان کدام یک مقدم می‌شود؟
برای پاسخ به سؤالات می‌گوییم: در رابطه با احترام میت مسلمان سه فرض قابل تصور است:

فرض نخست: هتک حرمت میت مسلمان از عناوین قصدی است با این توضیح که اگر قطع‌کننده عضو این کار را به قصد توهین و بی‌احترامی انجام دهد، قطع عضو قطعاً مصداق هتک حرمت میت است و حرام خواهد بود. اما اگر قطع عضو به اغراض و اهداف عقلایی مانند پیوند به دیگران (اعم از مسلمان یا کافر) به جهت حفظ حیات عضوی از اعضای بدن، یا نجات جان آن‌ها انجام شود. هتک حرمت محسوب نمی‌شود.

فرض دوم: هتک حرمت میت مسلمان از امور غیر قصدی محسوب می‌شود؛ بنابراین، این عمل با هر هدف و غرضی که محقق گردد، حرام است
برخی با این استدلال که قصدی بودن هتک حرمت دایمی نیست؛ بلکه غالبی است و در برخی موارد (هرچند به ندرت) ذاتی است بیان می‌کنند که قطع عضو از بدن میت مسلمان به هر قصدی که صورت پذیرد موجب هتک حرمت وی می‌گردد. (ظهیری، ۱۴۳۷، ج ۲، ص ۳۵۱)

به نظر می‌رسد پاسخ کامل نیست؛ زیرا این‌که عنوان هتک، غالباً از عناوین قصدی است و در مواردی نادر از عناوین ذاتی به حساب می‌آید دلیل اثبات ذاتی بودن نمی‌شود؛ بلکه در مواردی که در قصدی یا ذاتی بودن عنوانی شک می‌شود می‌توان گفت: انصراف به عنوان غالب یعنی عنوان قصدی دارد. علاوه بر این عرف نیز قطع عضو از میت را به اغراض عقلایی مانند پیوند و آزمایش‌ها پزشکی را مصداق هتک حرمت نمی‌داند و گاه مشاهده می‌شود موجب افتخار اولیای میت نیز است.

تا اینجا دو فرض از سه فرض مطرح شده در رابطه با هتک حرمت میت بیان شد.

فرض سوم: قطع عضو از میت به هر هدفی که صورت پذیرد، هتک حرمت به شمار می‌آید. اما در صورتی که خود فرد در زمان حیات به این کار در قالب وصیت اذن داده باشد، دیگر مصداق هتک حرمت نیست. (نک: تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۵۳) همچنین برخی دلیل عدم هتک حرمت میت با وجود وصیت را حق بودن احترام میت دانسته‌اند. (فتاویٰ، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۳)

این استدلال مبتنی بر این امر است که حرمت میت از جمله حقوق به شمار آید؛ ولی اگر گفته شود که از زمره احکام است؛ دیگر اذن و اجازه شخص بی‌اثر خواهد بود.

پس در اینجا دو مبنی وجود دارد. مبنایی که احترام میت را از قبیل احکام شرعی می‌داند؛ لذا اذن و اراده در آن تأثیری ندارد و مبنایی که احترام میت را حق بر می‌شمارد؛ لذا با اذن صاحب حق از بین می‌رود.

پس بنا بر فرض اول قطع عضو از میت مسلمان به مسلمان و غیرمسلمان خلاف قاعده حرمت میت مسلمان نیست. چراکه این امر دارای غرض عقلایی است و به قصد توهین و بی‌احترامی صورت نمی‌گیرد.

بنا بر فرض سوم نیز اگر قطع عضو همراه با اجازه و اذن قبلی فرد باشد، از مصادیق خلاف قاعده نخواهد بود و از این جهت با مشکلی مواجه نیست؛ بنابراین قطع عضو و پیوند آن به مسلمان و غیرمسلمان صحیح است.

اما بنا بر فرض دوم، قطع عضو بی‌احترامی به میت است. اما در تراحم قاعده با حفظ حیات مسلمانی دیگر، حفظ حیات مسلمان ترجیح داده می‌شود.

ولی در تراحم قاعده با حفظ حیات غیرمسلمان کدام یک ارجح است؟

شهید ثانی^(ره) ذیل مسئله حکم خوردن گوشت میت درحالی‌که چیز دیگری برای حفظ جان یافت نشود بعد از بررسی چند فرع از فروعات مسئله، در خصوص این که اگر کافری ذمی برای نجات جان خود مضطر به خوردن گوشت میت مسلمان بشود به دو روش موضوع را بیان می‌کند.

نخست آن‌که هر دو محترم هستند و حفظ حیات انسان مقدم است. پس اکل میت در این فرض برای ذمی جایز است و دوم آنکه جانب احترام میت مسلمان مقدم شود؛ چراکه احترام وی ذاتی است؛ اما احترام کافر عرضی است. (شهید ثانی،

۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۱۲۵) برخی از صاحب نظران با این استدلال که اصل، حرمت داشتن و احترام جان همه انسان‌ها است، مورد نخست را برگزیده‌اند. (ن. ک: سیدحسینی، ۱۳۹۳، ص ۳۳۳)

برخی (سند بحرانی، ۱۴۲۳، ص ۷) در ذیل عنوان تشریح میت کافر آیات ذیل را به عنوانی شاهی بر احترام داشتن کفار ذکر کرده‌اند؛ چراکه خدای تعالی در این آیات انسان و یا مردم را مورد خطاب قرار داده است. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَيْنِي أَدَمَ﴾ (اسراء: ۷۰)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره: ۱۴۳)؛ با توضیحاتی که بیان شد به نظر می‌رسد استناد به دلیل قاعده حرمت میت مسلمان برای قول به عدم جواز پیوند عضو از مسلمان به غیرمسلمان با اشکالاتی مواجه است.

به عبارت دیگر این قاعده به حکم اولی حرمت قطع اعضای بدن میت را ثابت می‌کند، و در موارد بروز عناوین ثانویه مانند حفظ حیات دیگری، حکم حرمت با وجوب حفظ حیات دیگری تزاخم پیدا می‌کند و در اینجا باید حکم به انجام اهم یعنی حفظ حیات دیگری را در اولویت قرار داد، لیکن حرمت قطع عضو بر جای خود باقی است؛ اما در موارد تزاخم از فعلیت می‌افتد.

۴-۷. شهادت دادن اعضای بدن

مطابق آیه ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نور: ۲۴) اعضای بدن انسان در روز قیامت علیه اعمال انسان شهادت می‌دهند. حال اگر عضو بدن فردی به دیگری پیوند زده شود، عضو پیوندی علیه دهنده عضو باید شهادت بدهد یا گیرنده عضو؟! لذا در فرض پیوند عضو شهادت و گواهی اعضا بی‌معنا خواهد بود. درحالی که این امر به صراحت در قرآن بیان شده است. (نک: الباز، ۱۴۱۴، ص ۱۴۲)

در مقام پاسخ به این استدلال گفته شده اعضای بدن انسان می‌توانند نسبت به هر دو نفر هم گیرنده عضو و هم دهنده عضو شهادت دهند افزون بر این که مراد از شهادت اعضای بدن، عین اعضای بدن که در طول زمان و با گذر عمر تغییر می‌کنند، نیست. (سیدحسینی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۴)

۱۴۳ شهادت اعضای بدن فقط در مورد کفار و مجرمان (خواه مسلمان باشند یا کافر)

معتبر است؛ بنابراین، شهادت اعضای بدن در روز قیامت محدود به اعضای خارجی است و شامل اعضای داخلی نظیر کبد و کلیه نمی‌شود. (استثنا: قلب به این دلیل که قابلیت ارتکاب اموری مانند رضایت به ظلم را دارد، می‌تواند از اعضای درونی جدا شده و جزو اعضای خارجی قلمداد شود)

نتیجه‌گیری

این تحقیق در بررسی ابعاد فقهی پیوند عضو بین مسلمان و غیرمسلمان و موانع شرعی مطرح شده توسط مخالفان، به سه نتیجه اصلی دست یافت:

یک) اشکالات فقهی مطرح شده (مانند قاعده نفی سبیل، حرمت مثله، و اعانت بر کفار) مانعیت قطعی برای پیوند عضو ایجاد نمی‌کنند و قابل رفع هستند؛ به‌ویژه زمانی که حفظ جان کافر غیرمحراب یا حتی عضوی از اعضای او منوط به پیوند باشد. در این شرایط، با اذن قبلی فرد مسلمان یا اجازه اولیای او، پیوند عضو جایز و مشروع است. در نتیجه، پیوند عضو با رعایت شرایط خاص و با هدف حفظ حیات، قابل توجیه است و نمی‌توان آن را مطلقاً حرام دانست.

دو) پیوند عضو از فرد غیرمسلمان به مسلمان، با وجود ایراداتی همچون نجاست احتمالی عضو پیوندی یا احترام میت کافر ذمی، جایز است. شرط اصلی، اخذ اذن قبلی فرد یا اجازه اولیای اوست تا از هرگونه سوءاستفاده جلوگیری شود. همچنین، نجاست عضو پیوندی با حلول روح پس از پیوند زایل می‌شود. در مواردی که دو نفر (یکی مسلمان و دیگری غیرمسلمان) نیازمند عضو باشند، اولویت با فرد مسلمان خواهد بود.

سه) اصل حرمت قطع عضو از میت مسلمان و حتی کافر ذمی به دلیل حرمت مثله، مورد تأیید است، اما این حرمت مطلق نیست. حفظ حیات انسانی به عنوان یک مصلحت عقلایی، با حرمت مثله تراحم پیدا کرده و در این حالت، حکم به جواز پیوند صادر می‌شود. اگر فرد متوفی پیش از مرگ خود اذن برای پیوند عضو داده باشد، این حرمت ساقط شده و پیوند مشروع خواهد بود. در مورد استدلال شهادت اعضای بدن در روز قیامت نیز، با توجه به تغییر عضو پیوندی و تفاوت اعضای درونی و بیرونی، این امر مانع جواز پیوند عضو نخواهد بود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. ابن ادریس، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ادریس عجللی حلی (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم.
 ۲. ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر القاضی ابن البراج طرابلسی (۱۴۰۶ق). المهذب. (مقدمه نویسنده: جعفر سبحانی تبریزی، گردآورنده: مؤسسه سیدالشهدا علیه السلام)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
 ۳. ابن سیده، ابی الحسن علی بن اسماعیل بن سیده المرسی (۱۴۲۱ق). المحکم و المحيط الأعظم. (محقق: عبدالحمید هندای، قم: دارالکتب العلمیة.
 ۴. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۵. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
 ۶. ایزدهی، سید سجاد (۱۳۹۲ش). قطع و بیوند اعضا از دیدگاه امام خمینی. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
 ۷. الباز، محمد علی (۱۴۱۴ق). الموقف الفقہی و الاخلاقی من قضیة زرع الاعضاء. دمشق: دارالقلم.
 ۸. تبریزی غروی، علی (۱۴۱۰ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی (تقریر بحث آیه الله العظمی السید ابوالقاسم الخوئی)، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
 ۹. تبریزی، میرزا جواد (۱۳۸۵ش). استفتائات جدید. قم: نشر سرور.
 ۱۰. _____ (۱۴۱۶ق). صراط النجاة (استفتائات آیت الله العظمی خوئی). تهران: دفتر نشر برگزیده، مطبعة سلمان فارسی.
 ۱۱. جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۵ق). مسالک الأفهام. قم: انتشارات بصیری.
 ۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دار العلم للملایین.
 ۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
 ۱۴. حسینی طهرانی، محمدحسین (بی تا). معادشناسی. مشهد: دوره معارف و علوم اسلام.
 ۱۵. خرازی، سید محسن (۱۴۲۳ق). البحوث الهامة فی مکاسب المحرمة. (اهتمام: جعفری، علیرضا)، قم، مؤسسه در راه حق.
 ۱۶. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۱ش). رساله توضیح المسائل حضرت آیه الله العظمی امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
 ۱۷. _____ (۱۳۹۲ش). تحریر الوسیلة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۱۸. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین، چاپ بیست و هشتم، قم: مدیة العلم.

۱۹. _____ (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخوئی. قم: مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئی.
۲۰. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ.
۲۱. راغب اصفهانی، أبو القاسم حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن (محقق: صفوان عدنان الداودی). دمشق: دارالقلم، الدار الشامیة.
۲۲. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۱ش). أحكام القصاص فی الشریعة الإسلامیة الغراء. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۳. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۹۴ش). الايضاحات السنیة للقواعد الفقهیة. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۴. سبزواری، سید عبدالاعلی (بی تا). مهذب الأحكام فی بیان حلال و الحرام. قم: دارالتفسیر.
۲۵. سند البحرانی، محمد (۱۴۲۳ق). فقه الطب والتضخم التقدی. بیروت: مؤسسة الام القرى للتحقیق و نشر.
۲۶. سیستانی، سید علی (بی تا). المسائل المنتخبة. قم: دفتر آیت الله سیستانی.
۲۷. سیستانی، سید علی (بی تا). فقه للمعتبرین. (السید محمدتقی الحکیم الفقه للمعتبرین وفق فتاوی سماحة آية الله العظمی السید علی الحسینی السیستانی)، بی جا: مکتب آیت الله العظمی السید السیستانی.
۲۸. صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۴۱۵ق). استفتائات پزشکی. قم: دارالقرآن الکریم.
۲۹. طباطبایی قمی، تقی (۱۴۱۳ق). عمدة المطالب فی التعليق علی مکاسب، قم، محلاتی.
۳۰. طباطبایی، علی (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۳۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحكام. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۴۱۷ق). الخلاف. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۳۳. ظهیری، عباس (۱۴۳۷ق). معتمد تحریر الوسیلة للإمام الخمينی المسائل المستحدثة. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۳۴. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۳۸۳ش). القواعد الفقهیة. (گردآورنده: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، محقق: فاضل لنکرانی، محمدجواد)، قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار علیهم السلام.
۳۵. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). كشف اللثام عن قواعد الأحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۳۶. فرحی، علی (۱۴۳۰ق). تحقیق فی القواعد الفقهیة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۳۷. قائنی، محمد (۱۴۲۴ق). المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة المسائل الطبیة. قم: مرکز فقه الائمة الاطهار علیهم السلام.
۳۸. قنوتی، جلیل و همکاران (۱۳۸۸ش). حقوق قراردادها در فقه امامیة (زیر نظر سید مصطفی محقق داماد). تهران: سمت.

۳۹. محسنی، محمد آصف، (۱۴۲۴ق). *الفقه و المسائل الطبية*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۴۰. مرتضوی، سید محسن (۱۳۹۸ش). *پیوند اعضا و مرگ مغزی در آیین فقه*. مشهد: نسیم رضوان.
۴۱. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا). *مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*. (مصحح: علی پناه اشتهاردی؛ مجتبی عراقی؛ حسین یزدی)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷ش). *تفسیر نمونه*. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. _____ (۱۳۹۱ش). *استفتائات جدید*. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۴. _____ (۱۴۲۸ق). *بحوث فقهیه هامة*. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۵. _____ (۱۴۲۹ق). *احکام پزشکی*. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۶. موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۳۷۷ش). *القواعد الفقهیه*. قم: نشر الهادی.
۴۷. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ق). *کلمات سدیة فی مسائل جدیدة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. نجفی جواهری، محمد حسن (۱۳۶۲ش). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۹. یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۹۲ش). *العروة الوثقی*. محشی: امام خمینی علیه السلام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی.